

# گذری و نظری

ولی الله درودیان

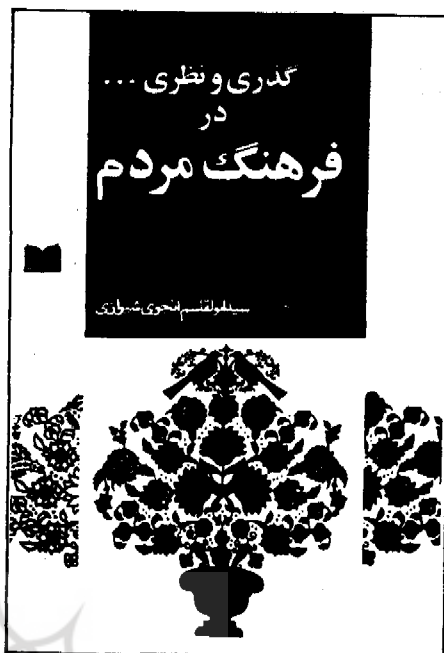
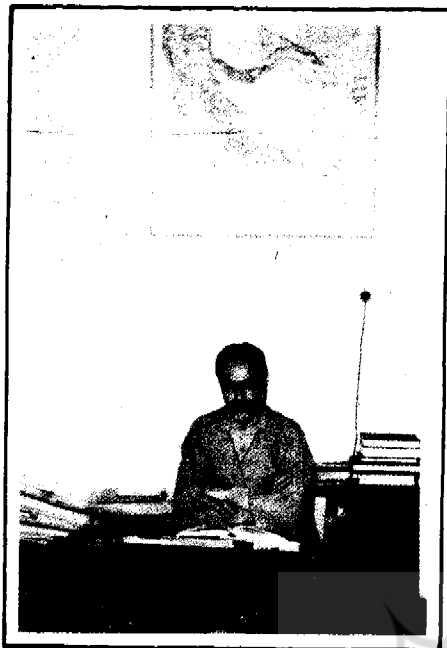
(این مقاله در زمان حیات استاد اینجوی نوشته شده است)

۲۳۹

بازخوانی کتاب تازه منتشر شده استاد اینجوی «گذری و نظری در فرهنگ مردم» خاطرات تلخ و شیرین دوران سربازی را در من زنده کرد، مانند دیدار دوستی که سالها پیش؛ از مصاحبت مطبوع او برخوردار بوده است.

از اول تابستان ۱۳۴۵ تا اواسط مردادماه ۱۳۴۶ سپاهی بهداشت و مأمور بهداشت استان بلوچستان و سیستان بودم. حدود و ثغور مأموریت من روستاهای استان مذکور بود. بعد از پایان مأموریت که به محل سکونی و سکونت خود «زاهدان» بازمی‌گشتم دیگر بیکار و عاطل و باطل بودم و جز کتاب خواندن و به سینما رفتن کاری نداشتم.

«زاهدان» آن سال‌ها، شهرکی بود با یک چهارراه اصلی که به آن «چهارراه چه کنم» لقب داده بودند. چون به راستی آدمی زاد غریبه که به این چهارراه می‌رسید از خود می‌پرسید «حالا چه کنم و به کجا بروم؟» و علاوه بر آن، چند خیابان اسفالتی دیگر و کوچه پس‌کوچه‌های خاکی کثیف و مردم بومی فقیر و فقر و تیره‌روزی که از در و دیوار شهر می‌بارید، و چند درخت و بوته سوخته و اسوخته بومی و کوه‌های لخت و غم‌انگیز اطراف شهر و آب آشامیدنی سنگین و بدبو و چند سینمای فکسنتی که یکی از آنها همیشه خدا فیلم‌های آنچنانی هندی‌پندی نشان می‌داد و یکی دیگر از آنها هم همیشه فیلم‌های ساز و ضربی و جاهلی و بزین‌بزن فارسی. شهر نه کتابخانه‌ای داشت و نه حتی کتابفروشی معتبری. روزنامه‌های عصر تهران همیشه با تأخیر یکروزه - با



هوایما - به دست مردم می‌رسید. اما از نظر میخانه و قمارخانه و شیرکخانه آباد بودا... سکنه زاهدان آمیزه‌ای بود از سیک‌های هندی، اهالی شهرهای حاشیه کویر که اغلبی به دادوستد می‌پرداختند و خود سیستانی‌ها و بلوچ‌ها که بیشتر در حاشیه زندگی می‌کردند. بیشتر کارکنان دولت یا آنان بودند که به زاهدان تبعید شده بودند، یا خود داوطلبانه این تبعید را به خاطر فوق‌العاده خارج از مرکز و بدی آب و هوا به جان خریدند. ماحصل کلام اینکه آن روزها کمتر به کسی برمی‌خوردی که علاقه و اشتیاقی به ماندن و زندگی کردن در زاهدان داشته باشد، طبعاً، چنین مردمی که وابستگی و دلبستگی به شهری نداشتند در فکر آبادانی و سربلندی آن هم نبودند و بی‌صبرانه روزشماری می‌کردند که زمان تبعید و اسارت خواسته یا ناخواسته آنان چه وقت به پایان می‌رسد؟

باری، تابستان ۱۳۴۵ پایان گرفت و پاییز با وزش بادهای سرد و به اصطلاح «سرمایش» آغاز شد. پاییز را گذراندم و به زمستان رسیدم. در فصل زمستان وقتی که در زابل باران می‌بارد و دریاچه هامون را آب فرا می‌گیرد بادهای موسمی یکصد و بیست‌روزه که در چهار فصل سال وزان است - از روی دریاچه می‌گذرد و چون تیغ پوست آدمی را می‌زرد و خون می‌اندازد. آن سال هم چنین شد. شهر بر اثر وزش این باد، خلوت شد و مردم تا مجبور نمی‌شدند از خانه‌ها بیرون نمی‌آمدند و غروب آفتاب مغازه‌دارها، مغازه‌ها را می‌بستند و به خانه‌هایشان پناه می‌بردند. شهر،

سوت و کور می شد و تنها باد سرد سهمناک بود که می وزید و بر همه چیز شلاق می کشید. من هم چاره‌ای نداشتم جز اینکه به اطاقم در مهمانخانه پناه ببرم و در پناه کتاب و قلم، شب سنگین دیرباز را به صبح روشن فردا پیوند بزنم. در چنین حال و هوایی بود که داوطلبانه رونویسی «گذری و نظری» را آغاز کردم و به تفاریق نوشته‌م و کار را به پایان بردم و این کار برای من - که با نویسنده اثر محبت قلبی و قبلی داشتم - در حقیقت وقت گذرانی مطبوعی بود.

باری، کتاب دو بخش است. بخش نخست (۲۵۳ ص) درباره معنی فولکلور FOLKLORE (فرهنگ مردم) فایده فولکلور، مواد فولکلور، طرز گردآوری علمی فولکلور، راهنمای نوشتن فولکلور، فهرست عنوان‌های گنجینه (یعنی مواد خام گردآوری شده و طبقه‌بندی شده موجود در مرکز فرهنگ مردم سازمان رادیو تلویزیون) که این بخش به همت آقای محمود ظریفیان از شاگردان و معتقدان فاضل و مستعد استاد انجوی تهیه شده و در کتاب هم به نام ایشان درج گردیده است.

در مقدمه بخش «فرهنگ مردم» با عنوان «نیکان زمانه و بانگ دهل» استاد انجوی یادآور شده‌اند که قریب نیم قرن است که نویسندگان مُتعهّد این آب و خاک امثال استاد علامه علی اکبر دهخدا، صادق هدایت، سید محمد علی جمال‌زاده، امیر قلی امینی اصفهانی و... هُستدار داده‌اند که در برابر سیل و اژه‌های بیگانه و نفوذ روزافزون جنبه‌های منحط فرهنگ غربی، باید تمامی مواد فرهنگ مردم جمع‌آوری و ثبت و ضبط شود. اما در طی این نیم قرن اگرچه کارهایی به صورت پراکنده انجام شده اما کاری چنانکه بایسته است به سامان نرسیده است. کار جمع‌آوری مواد فرهنگ مردم با گسترش روزافزون رسانه‌های گروهی (رادیو، تلویزیون، روزنامه، مجله و...) و فراگیر شدن زبان فارسی کذائی و رایج و ازمیان رفتن پیرمردان و پیرزنان روستاها که سینه‌شان گنجینه فرهنگ مردم است دیگر دارد دیر می‌شود اما دریغاً که گوش شنوایی نیست و مرکزی که به صورت جدی به این امر مهم و حیاتی که حیات فرهنگی و ملی ما در گرو انجام دادن آن است بپردازد، تدارک ندیده‌ایم. باری، در این مبحث، از آداب و مراسم و عقایدی که به زندگی مادی و معنوی یک انسان؛ از ابتدای تولد تا زمان مرگ منتهی می‌شود گفت‌وگو شده است.

بخش دوم کتاب، سفرنامه استاد انجوی است. سفری بیست و هفت‌روزه در سال ۱۳۴۴ خورشیدی... مسیر این «گذر و نظر» عبارت بوده است از تهران به سنندج، سقز، مهاباد، ارومیه (رضاشاهی سابق)، نقده، سلماس (شاهپور سابق)، خوی، مرند، تبریز، مراغه، آذرشهر، اردبیل تا دشت مغان و بازگشت از مغان به اردبیل و از راه آستارا و بندرانزلی به تهران (۲۵۳ ص) و این زمان، مصداق است با نفوذ روزافزون سیاست خان‌برانداز امریکائی ساختن جامعه ایرانی و محو آداب و رسوم ملی و مردمی.

این یادداشت‌ها محصول کار نویسنده‌ای است که در طی بیست و هفت روز آنچه دیده و شنیده و پرسیده یادداشت کرده است و اگرچه همه ابعاد و اضلاع زندگی مردم این شهرها و روستاهای آن به‌علت تنگی وقت، نادیده مانده و گزارشِ وافق و کافی نشده است اما همین صفحات اندک هم برای ما و تاریخ و فرهنگ کشور ما مغتنم است آن هم از دید نویسنده‌ای امین و دلسوخته و مردمی. این نوشته در شمار اسناد با ارزش زمانه ماست و آیندگان به‌آنها استناد خواهند کرد. در «گذری و نظری» هم جای‌جای استاد انجوی غرب‌زدگی و پیروی از مظاهر فرهنگ غربی را تقبیح کرده‌اند. (رک. ص ۲۷۶ - مستر! اینجا آسیاست.) و این تاخت و تاز طنزآلود، دقیقاً مقارن با اوقاتی است که «حضرات» قصد دارند کشور را، هشت‌اسبه به‌سمت «امریکائی مآبی» هدایت کنند.

استاد انجوی، در همان بخش نخست، با شور و شوق و حوصله یک محقق دلسوز، مطلب را پرورانده است (آنچه مربوط می‌شود به زندگی کودک: زبان‌آموزی، لالایی‌ها، بازی با کودک در سنین مختلف و اثر تربیتی - روانی این‌گونه سلوک با کودک. رک. صفحات ۳۲ تا ۸۴).

در بخش دوم (گذری و نظری) استاد خواسته‌اند به کمک طنز و هزل و هجو و فکاهه، زهر گزارش خود را بگیرند اما به‌باور ما در این امر خوشبختانه توفیق نیافته‌اند چه، گذری و نظری، نوشته‌ای است تلخ و سنگین که بعضی از تگه‌های آن چون کابوسی است که در شبی دم‌کرده از تب و هذیان می‌گذرد و بهره‌هایی از آن، خواننده آگاه و دردمند و آدمی سیرت را غرق در اشک می‌کند. (رک: صفحات ۳۳۴ تا ۳۳۷) و برای من که بازنویسی و بازخوانی آن نصیبم شده، هنوز هم تازگی دارد.

برای استاد انجوی، بهروزی و آقای محمود ظریفیان سلامت و توفیق در خدمات فرهنگی آرزومندم و خواندن و مکرر خواندن آنرا توصیه می‌کنم.